

## نشر اکاذيب خواننده را گمراه و نویسنده را رسوا میکند!

(قسمت سوم)

### از نظر غبار، قتل امیر فیصله حزب سری در بار بود:

این نکته را باید از نظر دور نداشت که یکی از اهداف مشروطه خواهان دوم، تحصیل استقلال کشور از انگلیس و اصلاحات اداره و تأمین عدالت اجتماعی در کشور بود. چون امیر حبیب الله خان مانع بزرگی در راه رسیدن مشروطه خواهان به این آرمان سترگ ملی به حساب می آمد، بنابراین آنها بالاخره به این فیصله رسیدند تا امیر حبیب الله خان را ترور کنند و بجای او سردار نصرالله خان را که عنصر ضد انگلیسی و ضد استبداد بود، موقتاً برقرار نمایند و سپس جای او را عین الدوله امان الله خان یکی از عناصر رادیکال مشروطیت بگیرد.

در این مورد یکی از اعضای رادیکال جنبش مشروطیت، آقای غبار، معلومات جالب و دست اول را در اختیار ما میگذارد و در تاریخ معروف خود (افغانستان در مسیر تاریخ) از "حزب سری دربار" و تصامیم آنها یاد می کند و مینویسد: «هسته تحول در نفوس در بار نیز نشو و نما میکرد. اصلاح طلبان لیبرال درباری از روش امیر حبیب الله منزجر بودند. چون خود قدرت حرکتی نداشتند، باید در دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمع شوند. این شخص سردار نصرالله خان نبود، زیرا او با آنکه مرد ضد استعمار و خواهان استقلال کشور بود، در اداره دولت دلبسته گی به نظام قرون وسطایی و سلطنت مطلق العنان شخصی داشت.... پس یگانه شخصی که در آن خانواده مورد توجه لیبرالهای در بار قرار گرفت، عین الدوله امان الله خان جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمتکش و متواضع بود که به زودی در رأس یک حلقه متجدد در بار قرار گرفت و او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این انجمن سری شامل نقشه کودتای نماید، که در نظر بود امیر در جلال آباد توسط عسکراز بین برده شده و جایش به نایب السلطنه داده شود. نایب السلطنه هم برای تحصیل استقلال و اصلاح اداره داخلی مجاهدت نماید. نایب السلطنه که از دولت انگلیس متنفر و از اداره برادر ناراض بود، پذیرفت. [برای اطمینان خاطر نایب السلطنه و اجرای این کودتا] ده دوازه نفر از اعضای جمعیت سری عهد نامه بی در قرآن تحریر و امضاء نموده به سردار سپردند.»<sup>۱</sup>

غبار نام امضا کنندگان این تعهدنامه را نمی برد ولی از کسانی که در دربار هوا خواه شهزاده جوان امان الله خان بودند، اینطور نام می برد: «در دربار اشخاصی چون محمودلی خان و شجاع الدوله خان و غیره، در اردو افسران بزرگی (ظاهراً سپهسالار نادرخان و برادرانش) و در خارج هردو رجالی چون فضل محمد مجددی (بعدها شمس المشایخ)، سردار عبدالقنوس خان اعتماد الدوله و یک عده دیگر همه طرفدار عین الدوله امان الله خان بودند. مردم کابل و قسماً اطراف او را می شناختند مخصوصاً در ایام وکالت سلطنت که سال دومه در پایتخت مینمود، بازرسی او را به امور مردم و استعائه کنندگان و محبوسین دیده و به او حسن نظر داشتند. کسیکه او را جداً مراقبت و تعقیب میکرد، میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک (پدر استاد خلیلی) بود که هر حرکتی را در کابل اعم از نشرات مخفی و یا فیر بر امیر و غیره را به گردن عین الدوله بار میکرد، در حالی که چنین نبود و عین الدوله و حلقه دربار چون هدف عمده بی در پیش داشتند، ابدأ دست به کارهای بیدار کننده و تهدید آمیز نمی زدند. معهداً امیر [بنابر راپورهای مستوفی الممالک] بر عین الدوله ظنین شد و او و مادرش را مورد تهدید حبس و طلاق قرار داد. مگر این هردو بر اثر وساطت نایب السلطنه نجات یافتند.

در ۱۹۱۸ فیر تفنگچه بر امیر [از جانب عبدالرحمن لودین] در شوربازار بعمل آمد و این حادثه نامعلوم حلقه سیاسی دربار را مضطرب ساخت. در زمستان همین سال حزب سری دربار فیصله کرد که امیر حبیب الله خان را در جلال آباد از بین برده و نایب السلطنه را در مرحله اول به پادشاهی بردارند. اما نایب السلطنه در روز معین از خانه خود در جلال آباد خارج نشد. و به پارتی اطلاع داد که بکشتن برادر موافقت ندارم ولی به حبس او مخالفت نخواهم کرد. این عمل نایب السلطنه حزب در بار را از بنیاد در لرزه انداخت. پس تمام اقدامات و نقشه های طرح شده معطل گردید و تا یک سال دیگر تنفس عین الدوله و رفقاییش به شماره افتاد، زیرا از زندگی همه در دست نایب السلطنه بود و قرآن عهد نامه پارتی در دست او سند غیر قابل تردید بود، [گرچه] نایب السلطنه معاهدین خود را در معرض هلاکت قرار نداد [مگر همه اعضای پارتی به تارموی خود آویزان بودند]. البته پارتی خاموشانه در کمین فرصت بود تا سال ۱۹۱۹ در رسید و

۱- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۲۵

امیر حبیب الله خان در لغمان کشته شد. (شب ۲۱ فیروی ۱۹۱۹) <sup>۲</sup> و فردای آن پنجشنبه (اول حوت) سردار نصرالله خان برادرش قبل از خاک سپاری امیر شهید به امارت برداشته شد و بعد مراسم تدفین اجرا گردید.

**دانشمند افغان داکتر عبدالله کاظم** دو سند مهم تاریخی مربوط به امارت نصرالله خان را عنوانی شهزاده امان الله خان چنین گزارش میدهند:

«اولین فرمان امیر نصر الله خان از جلال آباد عنوانی سردار امان الله خان عین الدوله و اهالی مقیم دارالسلطنه کابل، مورخ شام پنجشنبه اول حوت ۱۲۹۷ شمسی مطابق ۱۸ جمادی اول ۱۳۳۷ قمری، تحریری قصر شاهی جلال آباد :

«عالیجاه ارجمند سعادتمند عزیزالوجود بجان برابرم عین الدوله و باقی منصبداران نظامی و ملکی و معتبرین و اهالی علماء شرع شریف و کلانتران پایتخت حاضرین دربار دارالسلطنه کابل بدین مبین متین حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و سلم استوار و محکم بوده مأمون و محفوظ باشند.

چونکه اعلیحضرت خلد آرامگاه حضرت سراج الملة و الدین پدر معظم و برادر مهربان و پادشاه من و امیر پادشاه و پدر و برادر شما ها برای دوره لمقان (لغمان - نوسنده) رفته شب پنجشنبه ۱۸ ماه حال منزل خیمه گاه اوشان در کله گوش بوده آرامگاه خود آرام کرده بودند، بوقت عمل سه بجه شب مذکور بفریر گلوله تفنگچه کدام شخص کافر ببیدن شریر و نامعلوم به شهادت رسید. (انا الله و انا الیه راجعون) ؛ روز پنجشنبه مذکور نعش شهید سعید خلد آرامگاه را به آرامی به حمل موتر به باغ شاهی جلال آباد آورده سران و سرکرده گان حاضرین جلال آباد را از واقعه جانکاه مذکور واقف نمودیم.

ارجمند سعادتمند عزیزالوجود بجان برابرم معین السلطنه (شهزاده عنایت الله خان فرزند بزرگ امیر- نویسنده) و باقی خاندان جلیل الشان شاهی و اولاده جد امجدم و سادات و علما و منصبداران نظامی و ملکی و معتبرین و عمله و اهالی کار و سایر رعایای نظامی و ملکی بحضورم حاضر و مسئله شرعی فقه شریف که مأخذ از کلام ملک علام و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم است از راه دین و هوس بحضورم عرض نمودند که تا نصب امیر نشود، نعش شهید سعید خلد آرامگاه بخاک سپرده نمیشود. همه متفق الرأی بیعت امارت برای من نمودند. اگرچه این ماتم جانکاه بسیار صعب بود و شاق گذشت اما حمایت ناموس اکبر که دین متین است و حفظ ناموس شما اهالی ملت و دولت علیه را بالاتر دانسته بیعت جمهوری را قبول فرمودیم و نعش شهید سعید بروز مذکور به خاک سپرده شده از واقعه و امر امارت خویش قرار بیعت فوق شما ها را آگاهی نمودیم. شما ها غم و الم و اندوه این واقعه را به امر دین متین سیدالمرسلین صلی الله علیه و سلم تکیه داده برای تن وجودیکه سبب حفظ ناموس و بعینه پدر و برادر شما ها بود، طلب آمرزش نموده خود ها را بفضل خداوند جمع دارید که خداوند بفضل خود حفظ امور دین و دنیای شما اهالی ملت را مینماید و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت مینمایم که دین مبین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم را از چشم زخم زمانه نگهداشته و مرا از روی مرحمت خداوندی خویش توفیق عنایت فرماید که خدمت دین اسلام که برای هر پادشاه مسلمان واجب و لازم است که بجا بیاورد و بجا آورده است، تسلط دشمنان دین را حتی الوسع کوتاه دارم و خود را و شما ها را با جمیع اهالی اسلام خصوصاً اهالی افغانستان را بخداوند قادر توانا سپرده یاری از درگاه حضرت الهی میخوام و امید اجابت را دارم چون لازم بود شما ها را خبر و اطلاع دادم.» (امضاء امیر نصر الله)

آقای داکتر کاظم دومین فرمان امیر نصر الله خان را عنوانی شهزاده امان الله خان که همزمان با فرمان اولی تحریر شده و به وسیله شجاع الدوله خان غوربندی فراشباشی روز بعد به ساعت ده بجه صبح جمعه مورخ دوم حوت ۱۲۹۷ برای شهزاده در قصر عین العماره کابل تسلیم داده شد نیز گزارش داده که حاوی مطالب فرمان اولی است و علاوه میکند:

باوصول فرمانهای امیر نصرالله خان به دارالسلطنه کابل، حوالی ظهر روز جمعه دوم حوت شهزاده امان الله خان عین الدوله که وکیل پدر در کابل بود، در برابر نصرالله خان و امارت او اقدام کرد. او در قدم اول صاحب منصبان و عساکر را فرا خواند و درباره شهادت پدر خود و دست اندرکاران آن صحبت نمود و گفت : «من قاتل را قریباً می شناسم، کسی که تخت سلطنتش را پیش از آنکه ادنی تشبیهی در پیدا کردن قاتل کند، بی استحقاق برای خود تعیین نمود» و علاوه کرد : «من دست همه مردمی را که در کله گوش بودند، بخون گلگون ناحق ریخته پدر خود آلوده می بینم و من عزم کرده ام که خون پدر را به هدر نمی گذارم.»

<sup>۲</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۲۶

در این وقت پیش از همه نایب سالار صالح محمد خان صادقانه دست شهزاده امان الله خان را گرفت و گفت: «اگر کسی هست که خون پدر خود را میگیرد، من باهمه هستی خود آماده ام و در رکاب همایونی به ریختن خون خود حاضرم». در اینجا حاضرین همه دست بیعت داده از حاضر بودن خود در رکاب شهزاده اظهار آمادگی کردند.<sup>۳</sup>

داکتر کاظم می افزاید که ، شام همان روز شاه جدید امان الله خان اعلامیه ذیل را شخصاً تسوید و به تعداد دونیم هزار نسخه در مطبعه حروفی کابل به چاپ رسانید و امر کرد تا به سرعت بین مردم در مرکز و اطراف توزیع گردد.

## متن کامل اعلامیه سلطنت امیر امان الله خان

### تحت عنوان «اشتهار واجب الاظهار»

«ای ملت معظمه افغانستان، نام سرزمین اسلامیه و ای رعایای صادق و فرزندان حقیقه پدر من و پدر شما اعلیحضرت سراج المله والدين خاقان مغفرت قرین که شهید گلوله طپانچه غدار و خیانت ارباب جنایت گردیده است!

بر همه شماییان اعلان و اعلام میشود که آن تاجدار بزرگوار که یک پادشاه مسلمان و از قوم و ملت غیور همین مملکت پاک و مقدس افغانستان بود یعنی پادشاه شما و از قوم و جنس شما بود، در لیله پنجشنبه ۱۸ ماه جمادی الاول سنه ۱۳۳۷ در اثنای که موقع کله گوش نام موضع لمقان تشریف داشتند، در ساعت سه بجه شب در بستر خواب گاه حضرت شاهانه شان بضرر گلوله طپانچه شهید کرده شدند. (انالله و انا الیه راجعون)

این ماتم و مصیبت را برای خودم خاص نمیدانم بلکه خودم را با شما شریک در غم و ماتم می شمارم زیرا آن شهریار خوبی کردار پدر همه ما و شما بود بنابراین چنانچه شاعری گفته است: «از سرخون پدر فرزند صالح نگذرد»، بر ما و شما فرض و واجب است که همه مایان بالاتفاق برادروار انتقام پدرم که شهید مظلوم دست خائنان دین و دولت اسلام گردیده حاضر و کمر بسته شویم و تا انتقام آن خون را نگیریم، آسوده ننشینیم.

خود من که در وقت حیات پدر بزرگوارم به مقام وکالت دارالسلطنه کابل از طرف حضرت شاهانه شان موکل و موظف بودم و حال به اصالت آن بار سنگین امانت را متوکلاً و معتصماً بالله در عهده خود گرفتم و بر تخت سینه افغانیه بر دو مقصد بسیار مقدس و مهم بالعز و الاقبال جلوس نمودم.

اول مقصد خدمت دین مبین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است که برترین و احسن ترین مقصد و مآرب همان است و آن بدین پوره میشود که شما امت ناجیه حضرت محمد الامین (ص) و ملت غیور و دیندار افغانستان نشین محض بهمین مقصد مقدس نخستین با من همدل و همزبان گردید و دست و فاق و اتفاق را به یکدیگر داده در مقابل حملات و مهاجمات دشمنان دین و ملت حاضر و مهیا باشید. ولیکن درین خصوص شرط اول همین است که ما فرزندان آن پادشاه رحیم القلب بسیار مهربان انتقام خون ناحق بسیار آشکار و عیان او را باید بگیریم.

ای ملت و قوم عزیز من! این خون ناحق و غدر مطلق از دوحال خالی نیست: یا به تحریک سرانگشت خارج بوقوع آمده خواهد بود، یا از داخل است که هم از طرف چنان شخصی بوده خواهد بود که مدعی سلطنت بوده باشد تا او را برداشته، خود برجایش بنشیند و بهر صورت خود من که انشاءالله فرزند صالح و صلیبی شان هستم تا انتقام خون پدر خود را نگیرم، شمشیر در غلاف نخواهم کرد و از همه شما برادران دین و وطن امید دارم که مرا در این حق صریح من برادروار مددگاری رسانید.

انصاف شود یک آمی چون از شما رعایا پدرش کشته شود، در پیش من آمده خود را بخاک ها میمالید و اوایلا می کنید، اینک حال قضیه بعکس آن واقع شده یعنی من که در این وقت با بیعتی که اهالی دارالسلطنه و نواحی آن و مشایخ کرام و سادات عظام از صنف جلیل عسکری و ملکی مردانه وار با تمام غیرت و شهامت کرده اند، بالاستحقاق پادشاه شما و در حقیقت خدمتگار محافظه جان و مال و ناموس شما هستم، پدر کشته میباشم و از شما مددگاری و همدردی خون پدرم را میخواهم. مقصد اول من همین بود که گفته شد.

مقصد دوم: قبول نمودن بار امانت را این است که در یک بار دوباری که به وکالت سلطنت مأمور شده بودم البته تا به یک درجه به شما برادران وطن و رعیت و ملت خود را شناختانده باشم که یگانه آرزوی من بحق رسانیدن مظلومان و دادستانان بی نویان است، نیت یگانه من همین است که استعداد و قابلیت خدادادی که ذات اقدس خالق عظیم الشان ما در خصوص اجرای عدالت و رفع ظلم و بدعت در دماغ و قلب من القا فرموده است، آنرا از قوه بفعل بیآورم.

**اول: بر همه شما رعایای صادق و ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت اسلامیه**

<sup>۳</sup> - داکتر عبدالله کاظم، جریان این ریداد تاریخی در شماره اول سال اول جریده امان افغان، صفحه ۹ به تفصیل درج شده است.

افغانیه را بنام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام؛ مختصر معنی استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت اینست که قیل ازین دولت ما را بعضی دشمنان خارجی ما سلطنت بااستقلال آزاد داخل و خارج نمی دانستند بلکه در بیرون ما را آزاد نمی شناختند، حالانکه مانند مردم افغانستان یک قوم جلیلی که آزادی را سعادت خودها و از ادوار تاریخ بهر طرف دنیا باربار شناختانده باشد، چطور میشود که نام حمایت و یا آقایی کدام دولت خارج غیردین و ملت خود را بر خود قبول کند؟ حاشا! آگاه و دانا باشید.

ای ملت و قوم نجیب من! دولت افغانستان هروقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود و من بهمین نام مقدس حکمرانی آنرا قبول کرده و بشما بشارت دادن را ضروری دانستم که شما قوم و ملت آزاد و مستقل هستید که حق حمایت و نگرانی هیچ کدام دولت خارج بر شما نیست.

دیگر اینکه حضرت پروردگار ما خالق یگان لاشریک و لانظیر که پادشاهان است در کلام برحق خود میفرماید: و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله، اینک من چنانچه در همه امور کلام خدا و رسول خدا را رهبر همه کارهای خود اتخاذ کرده ام.

ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز! بردین استوار، در حفظ ناموس دین و دولت و ملتی خود بیدار، برنگهبانی و دوستی خود هوشیار باشید.

در انتقام خون پدر حقیقی من و پدر معنوی که به حقیقت پدر شما بود، بامن دست اتفاق و پای همت را پرفشار دارید. باقی از درگاه حضرت اقدس لایزال خود و شما و جمله اهل اسلام و بنی نوع انسان خیر و توفیق میخوام.»<sup>۴</sup>

غبار با کمی تفاوت جریان دریافت فرامین امیر نصرالله خان و عکس العمل شهزاده امان الله را گزارش داده مینویسد: «همینکه امیر حبیب الله کشته شد، خبر مرگ او در ۲۳ فروری [کاتب: روز جمعه ساعت ۱۱ صبح نوم حوت ۱۲۹۷ ش، ۰] توسط شجاع الدوله خان فراش باشی، آنکه گفته میشد کشنده امیر است و هم عضو حزب سری در بار بود، بکابل رسید و مجلسی مرکب از افسران و رجال بزرگ دربار بریاست شهزاده امان الله خان عین الدوله منعقد و فرمان شاه جدید امیر نصرالله خان قرائت گردید. در این فرمان گفته شده بود که امیر بدست مردناشناسی کشته و سردار نصرالله خان نایب السلطنه به پادشاهی برداشته شد، بایستی عین الدوله بیعت نامه کابل را گرفته به جلال آباد بفرستد... امان الله خان که میدانست اردوی افغانستان به شاه وفادار است بایستاد و گفت: شهادت امیر به تحریک کسی است که خود



طالب سلطنت است (منظور سردار نصرالله خان بود)، لهذا من بدستان خون آلود بیعت نمیکنم و به تنهائی برای گرفتن انتقام حاضر. کسی که با رأی من موافق است بدست راست من بایستد و نخستین کسی که پیش شد صالح محمدخان نایب سالار قوماندان لوای اول سپاه کابل بود. او دست امان الله خان را به بیعت گرفت و وفاداری خود را اظهار داشت و در دست راست او بایستاد. درباریان موقع شناس نیز از او تبعیت کردند. جنرال عبدالوکیل خان بیرون رفت و سپاه کابل را بسرعت احضار و در برابر سلام خانه بحالت تیاری در آورد. امان الله خان سواره رفت و سلام عسکر را پذیرفت و در نطقی که نمود گفت: سپاه حافظ کشور و استقلال مملکت است پس باید رفاه و آسایش او مد نظر دولت باشد. در حالی که سابق چنین نبود و اما در آینده چنین خواهد بود. عساکر سلام شاهی نواخت و توپخانه به صدا درآمد.

فردا ۲۴ فروری مردم کابل و قشون پایتخت در میدان مرادخانی اجتماع بزرگی نمودند. امیر امان الله خان سواره و تنها در بین جمعیت داخل شد و در حالی که شمشیر برهنه در کمر آویخته بود، در همینجا بود که او نطق مشهور و تاریخی خود را نمود. او استقلال خارجی افغانستان و آزادی فردی را در داخل کشور اعلان کرد. و از مساوات و برابری، آزادی ملت و تأمین عدالت و صداقت دولت جدید حرف زد. غریو شادی و تهنیت از جمعیت برخاست. «<sup>۶</sup>

شاه امان الله در لباس سربازی در ۲۴ فروری ۱۹۱۹ در میدان مرادخانی

## استعفای نصرالله خان از امارت:

<sup>۴</sup> - افغان جرمن آنلاین، مقاله داکتر کاظم "نگاهی به چند سند تاریخی" ۱۹/۸/۲۰۱۲/نیز رک: سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، ص ۶۶۷-۶۷۰

<sup>۵</sup> - سراج التواریخ همان جلد، ص ۶۴۴

<sup>۶</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۷۰۲-۷۰۳

در روز پنجشنبه ۲۵ جمادی الاول، سردار نصرالله خان از امارت شش روزه خود که سه روز آن را در مراسم سوگواری و جمع آوری بیعت از مردم محل گذرانده بود و سه روز دیگر را با تشویش واضطراب از ناحیه عدم قبولی امارت وی از جانب شهزاده امان خان و توطئه های مستوفی الممالک وقاضی عبدالرزاق برای مقاومت و جنگ با امیر امان الله خان گذشتانده بود ولی موفق به تحقق هیچ یک از گفته های آنها نشده بود، سرانجام مجبوره استعفا از امارت و بیعت به امیر امان الله خان گردید و بیعت نامه را با این عبارات نوشت و به کابل گسیل داشت:

«حضرت الهی جل سلطانه وجود عزیز فرزند ارجمند کامگار ونوردیده برخوردار امیر امان الله خان را از حوادث روزگار برکنار داشته، به مقاصد دارین کامیاب گرداند، و چون به موجب التجا و بیعت ارجمندان سعادت مندان معین السلطنه و عضد الدوله و باقی ارجمندان عزیزان و خدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی امارت افغانستان را قبول کرده، مشروحاً به حضور آن ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم. در ثانی اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنه کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهدا چون خود من خواهش امارت را نداشتم، و محض از برای سرپرستی شما و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بارگران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزدگی شما روا دار نبودم و نیستم و شما را فرزند دلیند ارجمند خود می شمارم، بنابراین خود من به رضا و رغبت خود، از امارت افغانستان استعفا نموده از درگاه حضرت الهی جل جلاله، امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی می خواهم. انشاء الله تعالی. خود من عازم دارالسلطنه کابل گردیده، و به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده، دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد باقی ایام به کام باد.»<sup>۷</sup>

بگفته کاتب، علیحضرت امان الله خان با رسیدن این استعفانامه فوراً آنرا فوتوگرافی کرده به تمام ولایات و قشله های نظامی فرستاد تا جلو هرگونه فتنه را گرفته باشد و هم روز نهم حوت ماه شمسی را روز جشن امارت خود قرار داد.<sup>۸</sup> همزمان با مواصت استعفای امیر نصرالله خان در (۲۸ فبروری ۱۹۱۹) شاه امان الله روز نهم حوت ۱۲۹۷ برای اعلام تاج پوشی خود با همراهی فضل محمد مجددی (بعدها شمس المشایخ) به مسجد عیدگاه رفت و به مردم افغانستان و شهریان کابل گفت:

«اول بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانستان را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.»<sup>۹</sup>

و بعد گفت: «ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود [شان] ننشانم! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیاین تا که سرهای پرغیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم!»<sup>۱۰</sup>

این سخنان شاه آزادی خواه از جانب سربازان و افسران و شهریان کابل با غریو و نعره های الله اکبر و زنده باد امیر امان الله! بدرقه شد.

یکی از روزهای پراهمیت تاریخی برای افغانها روز ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ است. شاه امان الله در این روز، مجلسی در دربار کابل، شامل دیپلماتان خارجی و بزرگان و مشران ملکی و نظامی کشور برگزار، و در آنروز استقلال افغانستان را با این جملات اعلام کرد: «من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم. بعد از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان، آزاد است و به هیچ نیروی، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس (حافظ سیف الله) نموده پرسید: «آنچه گفتیم فهمیدی!»<sup>۱۱</sup> سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: «بلی فهمیدم.»<sup>۱۱</sup>

وقتی امان الله خان از کشتار و حشیانه استعمارگران در روز ۱۳ اپریل در شهرهای مختلف هند مطلع شد، در محکوم کردن آن مجلسی ترتیب داد و با یادآوری از قتل عام مردم هند در لاهور، دهلی، جلالیان و الاباغ امرتسر، اشک ریخت و مردم را به جهاد علیه انگلیس دعوت کرد. مردم آزادی خواه افغانستان به صدای برحق شاه جوان خود لبیک گفتند و تاسوم می ۱۹۱۹ خود را برای سومین نبرد یعنی جنگ استقلال آماده کردند.

<sup>۷</sup> - سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۷۰۸

<sup>۸</sup> - سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۷۰۸

<sup>۹</sup> - سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، ص ۶۶۹، اعلامیه اشتهار امیر امان الله خان

<sup>۱۰</sup> - حبیب الله رفیع، مقدمه حاکمیت قانون، ص ۸، سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، ص ۳۶۹ (اعلامیه اشتهار امیر امان الله خان)

<sup>۱۱</sup> - دلیلو، ادمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه زهما، ص ۶۵.

مردم افغانستان در تحت رهبری زعامت جوان ودلیرخود شاه امان الله، نخستین مردمی بودند که باقوی ترین قدرت استعماری وقت، یعنی انگلیس که آفتاب در قلمروش غروب نمیکرد، قهرمانانه رزمیدند و سرانجام انگلیسها را وادار به قبول متارکه جنگ و مذاکره برای استرداد استقلال کشور خود ساختند. نتیجه منطقی این مذاکرات پیمان صلحی بود بین نمایندگان افغانستان و حکومت هند بریتانوی که در ۸ اگست در راولپندی امضا گردید و در ۲۸ اسد مطابق ۱۸ اگست ۱۹۱۹م به توشیح شاه جوان و بیدار افغان رسید و افغانها از آن پس **همین روز ۲۸ اسد** را بحیث روز استرداد استقلال خود شناختند و آن را هرساله گرامی میدارند.

## نتیجه:

یکی از اهداف نخستین مشروطه خواهان دوم (که رهبر واقعی آن محمود طرزی بود) ولی در ظاهر آ سردار نصرالله خان برادر امیر، و در واقع شهزاده جوان امان الله خان داماد محمود طرزی قرار داشت، حصول استقلال افغانستان از انگلیسها بود. با توجه به اهداف جنبش مشروطیت، تصمیم قتل امیر از سوی اعضای جنبش گرفته شده بود و بعد از امضا در حاشیه قرآن به سردار نصرالله خان سپرده شد و چون عمل سوء قصد بر جان امیر در شوربازار کابل توسط عبدالرحمن لودین، خطر جدی را متوجه جنبش کرده بود و امیر دادن سزا به اعضای جنبش از قبیل عبدالرحمن خان و عبدالهادی خان داوی، ویدیگر مظنونین را به بازگشت خود از لغمان موکول نموده بود، بنابراین اشخاص موظف برای نجات اعضای جنبش پیش دستی نمودند و کار امیر را تمام کردند و گروه خود را از مرگ نجات دادند.

پوهاند حبیبی در کتاب جنبش مشروطیت متذکر میگردد که، حبس داوی در زندان ارگ بسیار پر آزار بود و مدت هفت ماه را در غل و زنجیر گذرانید، زیرا به اتهام شرکت در عمل سوء قصد بر جان امیر حبیبی الله خان با عبد الرحمن لودین، عامل سوء قصد دستگیر شده بود و بزنجیر و زولانه کشیده شده بود و قرار بود امیر در بازگشت از جلال آباد او را با عبدالرحمن لودین اعدام نماید، اما اجل به او مهلت نداد و خود در شکارگاه کله گوش لغمان شکار گلوله کسی دیگر شد<sup>۱۲</sup>. بدینسان داوی و لودین از چنگال مرگ، بعد از تحمل شکنجه های فراوان، نجات یافتند. یکی از یاران همزنجیر داوی میر یار بیک بدخشی بود که مردی صاحب سخن و نازک خیالی بود و این وضع رقت آور داوی را در بیستی چنین تصویر کرده است:

### بندی بی را بس بود زولانه بی این همه زنجیر در زنجیر چیست؟

با نظر داشت آنچه گفته آمدیم، معلوم میگردد که قتل امیر، یک تصمیم انفرادی نبوده بلکه از سوی حزب سری در بار با مشورت رجال مؤثر دربار بشمول نایب السلطنه برادر امیر و عین الدوله پسر امیر و سایر و سپهسالار محمدنادرخان و برادرانش و محمولی خان خان دروازی سرجماعه غلام بچه گان خاص و شجاع الدوله خان غوربندی طرح و تطبیق شده است، و جای برای این خیال پردازی باقی نمی ماند که امان الله خان، چنین امر بزرگی را با یک زندانی متهم به راهزنی (داره مار) در میان بگذارد و از او تقاضای رفع مشکل افغانستان را بنماید. او هم مثل هیروی فلم های بالیود هندی کار امیر را در یک چشم زدن یکسره کند و امان الله خان را به سلطنت برساند و سرانجام بعد از جنگ های نامرئی با انگلیس، جسدش نه در هدیره ابائیش در کامه یا ننگرهار بلکه در گوشه ای از چمن حضوری کابل بخاک سپرده شود.؟؟؟

پایان ۸ / ۹ / ۲۰۱۳

<sup>۱۲</sup> - حبیبی، جنبش مشروطیت، چاپ اول، ص ۱۳۰



---

د پانو شميره: له ۷ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درېنت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) يادښت: دليكنې د ليكنيزې بڼې پازوالي د ليكوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكې په خير و لولئ